

زیست‌نامه‌ی عطار

نیما ظاهری

فریدالدین ابوحامد محمد فرزند ابوبکر ابراهیم عطار نیشابوری، از شاعران و عارفان نامی نیمه‌ی دوم سده‌ی ششم و نیمه‌ی اول سده‌ی هفتم هجری است. آنچه درباره‌ی زایش و رویش و مشرب و شعرهای وی در زیست‌نامه‌ها آمده است از افسانه و خیال‌پردازی خالی نیست. به همین سبب تاریخ زایش و چه‌گونه‌گی مرگ و یا جان‌باختن و تعداد آثار مسلم وی، هم‌چنان در غباری از تیره‌گی و تردید قرار دارد. بر پایه شواهد و اسناد موجود، وی در فاصله‌ی سال‌های 537 تا 540 هجری، در دکن، روستایی خوش آب و هوا، از توابع فرهنگ شهر نیشابور، پا به عرصه‌ی هستی نهاد. و در سال 617 هجری، به هنگام قتل و عام مردم نیشابور به دست مغولان، وی نیز جان باخت. عطار نیمی از عمر خود را، چون بسیاری از تبار خویش، به پیشه‌ی عطاری- دارو فروشی- و طبابت گذراند، و چنان که خود می‌گوید:

به داروخانه پانصد شخص بودند

که در هر روز نبض می‌نمودم

نیمه‌ی دوم عمر خود را عطار وقف تألیف و سرودن اشعار عرفانی کرد. درباره‌ی چرایی و چه‌گونه‌گی دگرگونی درونی و رویکرد عطار به عالم عرفان، داستانی چند ساخته و پرداخته شده است. یکی از آن داستان‌ها بدین قرار است که: روزی فریدالدین عطار نیشابوری در مغازه‌ی خود مشغول کار بود. درویشی آمد و به وی سلام کرد. پس از چندی درویش از وی پرسید که تو چگونه می‌میری، ای عطار؟

شیخ عطار پاسخ داد: همان گونه که تو می‌میری.

درویش گفت: من به این صورت می‌میرم، آن‌گاه کفش خود را زیر سر خود گذارده و دراز می‌کشد و یک الله می‌گوید و می‌میرد. گویند همین رخداد زمینه ساز دگرگونی عطار شد. عطار عارفی فرهیخته بوده است، نقل است که وی بیش از چهار صد اثر را خوانده و مورد بررسی قرار داده است.

عرفان حماسی عطار

عطار میراث دار و راوی روح عرفان عاشقانه‌ی بایزید و حلاج و عین القضاة و سنایی است. بی سبب نیست که مولوی درباره‌ی وی می‌گوید:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم

عطار در زمانه‌ای خون‌ریز و بحرانی زاده می‌شود و به نوشتن و سرودن می‌پردازد. زمانه‌ای که رخدادهای آن زمینه ساز سقوط ایران زمین شد و با یورش مغولان ضربه‌ای کاری و نهایی بر پیکر فرهنگ و تمدن ایرانی فرود آمد. دوره‌ای که ادبیات عرفان حماسی، جایگزین ادبیات تاریخ حماسی شد؛ و زاهدان و صوفیان و عارفان خرد‌گریز و خرد ستیز، متفکران قوم شدند.

عرفان حماسی و عاشقانه‌ی عطار، تجلی و بیان‌گر روح و روحیه‌ی حاکم بر فضای فرهنگی زمانه‌ی خود است. عرفان، به باور عطار «راه» است، راهی که با «رفتن» آغاز می‌شود. عرفان، راهی از پیش معلوم و پایان پذیر نیست، بل راهی است که با رفتن، پدید می‌آید و با رفتن، راه می‌شود. این راه، بی نشان و ناپیدا است، چون با رفتن رهرو پدید می‌آید. در این راه، رهرو و رهبر نیز سرانجام راه می‌شوند.

گفت ما را هفت وادی در ره است
چون گذشتی هفت وادی درگه است
وانیامد در جهان زین راه کس
نیست از فرسنگ آن آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه دور
چون دهندت آگهی ای ناصبور
چون شدند آن‌جای‌گه گم سر به سر
کی خبر بازت دهد از بی خبر
جای دیگر می‌گوید:
پای درنه راه را پایان مجوی
زان که راه عشق بی پایان بود

رهرو، با شوریدن علیه زنجیر عادت و پرده‌ی پندار رسم و قیل و قال مقام و شأن اجتماعی، در آستانه‌ی ره بی پایان عشق و رهایی قرار می‌گیرد.

ما دُرد فروش هر خراباتیم
نه عشوه فروش هر کراماتیم
انگشت زنان کوی معشوقیم
و انگشت نمای اهل طاماتیم
حیلت گر و مُهره دزد و اوباشیم
دُردی کش و کم زن خراباتیم
در شیوه‌ی کفر پیر و استادیم
در شیوه‌ی دین خر خرافاتیم
با عادت و رسم نیست ما را کار
ما کی ز مقام و رسم و عاداتیم

عطار و رخداد عشق

عطار، مست رخداد عشق است، هر چند خود، بسیار به توصیف عشق می‌پردازد، اما بر این باور است که درک رخداد عشق، در گرو تجربه‌ی مستقیم عشق است.

تا کی گویی واقعه‌ی عشق بگوی
چیزی که چشیدنی بود نتوان گفت
در جایی دیگر می‌گوید:
آن ذوق که در شکر چشیدن باشد
مندیش که در شکر شنیدن باشد
زنهار بدان اگر بدانی او را
کان دانستن بدو رسیدن باشد

عشق به باور عطار نه فقط رخدادی انسانی، که رخ دادی کیهانی است.

جهان بر شحنه‌ی سلطان عشق است
ز ماهی تا به ماه ایوان عشق است
عشق به زعم وی نیروی دگرگون کننده‌ی جهان است.
همه در عشق می‌گردند از حال
چه در وقت و چه در ماه و چه در سال
معشوق را نه فقط در افلاک، که در خاک نیز می‌توان یافت.
دید مجنون را به راهی مرد پاک
در میان رهگذر می‌بیخت خاک
گفت ای مجنون چه می‌جویی چنین
گفت لیلی را می‌جویم یقین
گفت لیلی را کجا یابی ز خاک
کی بود در خاک شارع درّ پاک
گفت من می‌جویمش هر جا که هست
بو که یکدم آرمش جایی به دست

به نظر عطار، متعلق و تجلی‌های عشق، نزد همه‌ی انسان‌ها، یکسان نیست، زیرا هر کس بنا به
دل‌بسته‌گی‌ها و دل‌داده‌گی‌های‌اش، معشوق و دل‌بر و حسب حالی ویژه دارد.

سیر هر کس تا کمال وی بود
قرب هر کس حسب حال وی بود
گر بپرد پشه چندان‌ی که هست
کی کمال صرصرش آید به دست
لاجرم چون مختلف افتاد سیر
هم روش هرگز نیفتد هیچ طیر
معرفت زین‌جا تفاوت یافته است
این یکی محراب و آن بت یافته است

عطار حتا از عشق و محبت زمینی نیز به عنوان یک فضیلت انسانی یاد می‌کند. و بر این امر تاکید می‌کند که حتا از شور جنسی نیز عشق می‌تواند زاییده شود. شور جنسی هر چند نزد وی مطلوب نیست، اما اگر کسی گرفتار و اسیر شور جنسی نشود، این شور، می‌تواند گذرگاه رسیدن به عشق و محبت انسانی باشد.

ز شهوت نیست خلوت هیچ مطلوب
کسی کین سرّ نداند هست معیوب
ولیکن چون رسد شهوت به غایت
ز شهوت عشق زاید بی نهایت
ولی چون عشق گردد سخت بسیار
محبت از میان آید پدیدار
محبت چون به حد خود رسد نیز
شود جان تو در محبوب ناچیز
ز شهوت در گذر چون نیست مطلوب
که اصل جمله محبوب است محبوب
اگر کشته شوی در راه او زار
بسی زان به که در شهوت گرفتار

عطار بر خلاف بسیاری از عرفا وجه تمایز آدمی و پری را عشق نمی‌داند. چرا که به زعم وی، فرشته‌گان نیز پس از سجده بر آدم وجود شان به عشق آغشته گشت و دانند عشق چیست.

تا ملک کردند آدم را سجود
عشقشان یک ذره آمد در وجود
به باور عطار آن چه وجه تمایز آدمی و پری است، نه عشق، که درد عشق و زهر هجر است.

قدسیان را عشق هست و درد نیست

درد را جز آدمی در خورد نیست
درد تو باید دلم را درد تو
لیک نی در خورد من در خورد تو
ساقیا خون جگر در جام کن
گر نداری درد از ما وام کن

عطار و اندیشه‌ی وحدت شهودی

عارف وحدت وجودی، عالم را عین خدا و خدا را عین عالم می‌داند، به عبارت دیگر وحدت، برای عارف وحدت وجودی امری آفاقی یا عینی و وجود شناختی است. خدا نزد اینان نه امر یگانه، بل یگانه‌گی امور است. اینان در پی آنند که با کشف و شهود به نور و نیاز خدا معرفت یابند. اما عارف وحدت شهودی، عالم را تجلی پرتو حُسن خدا می‌داند، نه عین خدا. به عبارت دیگر وحدت، برای عارف وحدت شهودی، امری انفسی یا شناخت شناسی و روان شناختی است. اینان در پی آنند که با کشف و شهود به نار و ناز خدا عشق بورزند. عطار، عارفی وحدت شهودی است، نه وحدت وجودی.

ابتدای کار سیمرغ ای عجب
جلوه‌گر شد در چین نیم شب
در میان چین فتاد از وی پری
زان سبب پُر شور شد هر کشوری
هر کسی نقشی از آن پَر بر گرفت
هر که دید آن نقش، کاری در گرفت
آن پر اکنون در نگارستان چین است
اطلبوا العلم ولو بالصین از این است
گر نگشتی نقش پَر او عیان
این همه غوغا نبودی در جهان
این همه آثار صنع از فر اوست

جمله انمودار نقش پر اوست

در تلقی رمزباورانهای عطار، خدا در هیئت سیمرغ رمزی تصویر شده است. خدا در منطق الطیر در کسوت پرندهای بزرگ و پادشاه و فرمانروای پرندهگان، تشخص نمادین می‌یابد. به عبارت دیگر امر مطلق خود را به صورت خدا- شاه عیان می‌کند. و این امر شاید به سبب تعلق خاطر عطار به اندیشه‌ی هند و ایرانی و یا تلاش وی برای تداوم اندیشه‌ی ایران‌شهری بوده است. به باور وی جریان پدیداری هستندهگان، حاصل نزول سیمرغ رمزی از قاف وجود به چین مثالی است. این نزول، تعبیری از مراتب و تفاوت در مظاهر تجلیات وجود است. می‌دانیم که پیشینیان می‌پنداشتند، «چین» دورترین نقطه‌ی شرق جهان است. از سوی دیگر در جغرافیای مثالی و رمزی عرفانی، شرق، محل ظهور تجلی نور و نار الاهی است. بر این پایه تجلی اسماء جمالی و جلالی خدا نیز از چین مثالی یا جانب شرقی وجود آغاز شده است. در ضمن، چین، علاوه بر این مفهوم جغرافیایی، تداعی کننده‌ی مفهوم شکن نیز هست. جمع این دو مفهوم را می‌توان در این بیت زیبای حافظ دید:

تادل هرزه گرد من رفت به چین زلف او
زین سفر دراز خود عزم سفر نمی‌کند

چین به معنای شکن، نسبتی با زلف دارد. و زلف به باور عطار مظهر، تجلی جلالی است.
تجلی گه جمال و گه جلال است

رخ و زلف، آن معانی را مثال است
در جای دیگر می‌گوید:

روی او چون پرتو افکند اینت روز
زلف او چون سایه انداخت اینت شب

ویژه‌گی اصلی تجلی جمالی، لطف و قرب است؛ و ویژه‌گی تجلی جلالی، قهر و بُعد است. لطف و قرب در نور و وحدت ظاهر می‌شود؛ قهر و بُعد در کفر و کثرت و ماده. و اما مفهوم رمزی پر و همانندی آن با فر نیز جالب توجه است. منظور از پر یا همان فر، همان فروغ یا نور ایزدی است. هم چنین می‌توان پر را نمادی از نرینه‌گی و چین را نمادی از مادینه‌گی تلقی کرد. و پر انداختن

بنابر این فرود سیمرخ رمزی در چین و افتادن پری از آن، به معنای نزول – یا همان قوس نزولی- از مرتبه‌ی احدیت به واحدیت و تجلی اسماء جلالی خداست.

دیوانه‌ی عطار

یکی از شخصیت‌های محوری اشعار عطار، دیوانه است. دیوانه شخصیتی است «عقل مجنون». این عنوان ظریف و پارادوکسیکال، در اشعار عطار از آن شخصیتی است که می‌توان، با تیغ زبان وی، به نبرد با کژی‌ها پرداخت. دیوانه‌ی عطار یا عطار دیوانه همان رند حافظ یا حافظ رند است. عطار خود درباره‌ی ضرورت و نقش شخصیت دیوانه می‌گوید:

زان که گر تو عاقل آیی سوی من
رنج بسیاری خوری در کوی من
لیک اگر دیوانه آیی در شمار
هیچ کس را با تو نبود هیچ کار

عطار در حکایت‌های بسیاری از زبان دیوانه به افشای نظم موجود پرداخته است که برای نمونه به چند تا از آن‌ها اشاره می‌کنم.

عدل نوشیروانی

رفت نوشیروان در آن ویرانه‌ای
دید سر بر خاک ره دیوانه‌ای
در میان خاک راه افتاده بود

نیم خشتی زیر سر بنهاده بود
مرد دیوانه ز شور بیدلی
گفت تو نوشیروان عادل
گفت می‌گویند این هر جایگاه
گفت پُر گردان دهانشان خاک را
از چه می‌گویند بر تو این دروغ
زان که در عدلت نمی‌بینم فروغ
عدل باشد این که سی سال تمام
من در این ویران می‌باشم مدام
قوت خود می‌سازم از برگ گیاه
بالشم خشت است و خاکم خوابگاه
گاه بارانم کند آغشته‌ای
که غم نانم کند سرگشته‌ای
من چنین باشم که گفتم خود ببین
روزگارم جمله نیک و بد ببین
تو چنانخوش، من چنین بی‌حاصلی
وان گهی گویی که هستم عادل
آن من بین و آن خود، عدل این بود
این چنین عدلی کجا آیین بود

محتسب و مست

محتسب آن مست را می‌زد به زور
مست گفت ای محتسب کم کن تو شور
زان که گر مال حرام این جایگاه
مستی آوردی و افکندی به راه
بوده‌ای تو مست تر از من بسی
لیکن آن مستی نمی‌بیند کسی

دیوانه و حکایت نماز جماعت

عطار در الاهی نامه حکایتی دارد که دیوانه‌ی اهل رازی، روزی در حین نماز جماعت، به گاه حمد خواندن که همه‌ی نمازگزاران خاموشند، از خود صدای گاو در می‌آورد.

کسی بعد از نماز از وی بپرسید

که جانت در نماز از حق تنرسید

که بانک گاو کردی بر سر جمع

سرت باید بریدن چون سر شمع

دیوانه‌ی راز دان در پاسخ می‌گوید، امام جماعت در میانه‌ی نماز آن‌گاه که با حق سخن می‌گفت در اندیشه‌ی خریدن گاو بود، من هم که به وی اقتدا می‌کردم صدای گاو از خود در آوردم.

عقل و عشق

در آثار عطار هر جا که از قلمرو معشوق سخن به میان آید، عقل در آن جا تحقیر می‌شود. در این قلمرو عقل دود است و عشق آتش.

ماهی از دریا چو به صحرا فتد

می‌تپد تا بوک در دریا فتد

عشق این‌جا آتش است و عقل دود

عشق کامد در گریزد عقل زود

یا در جایی دیگر می‌گوید:

هیچ کس عشق چون تو معشوقی

به ترازوی عقل بر نکشد

چون کشد کوه بی نهایت را

آن ترازو که بیش زر نکشد

وزن عشق تو عقل کی داند

عشق تو عقل مختصر نکشد

عقل و دین

در آثار عطار، از عقل تا آنجا که بنده‌ی حلقه به گوش دین و خادم امر قل باشد، ستایش می‌شود. اما آنجا که عقل بخواهد به طور مستقل در جست و جوی طرح و پاسخ‌گویی به مسائل بر آید، به سختی نکوهش می‌شود.

عقل اگر جاهل بود جانت برد
ور تکبر آرد ایمانت برد
عقل آن بهتر که فرمان بر شود
ورنه گر کامل شود کافر شود
در جای دیگر می‌گوید:
عین عقل خویش را کن محو امر
تا نگردد عین عقلت محو خمر
عقل اگر از خمر، ناپیدا شود
کی به سرّ امر قل بینا شود
عقل را قل باید و امر خدای
تا شود هم رهبر و هم رهنمای
و در جای دیگر گوید:
مرد دین شو محرم اسرار گرد
وز خیال فلسفی بیزار گرد
نیست از شرع نبی هاشمی
دورتر از فلسفی یک آدمی
شرع، فرمان پیمبر بردن است
فلسفی را خاک بر سر کردن است
علم جز بهر حیات خود مدان
وز شفا خواندن نجات خود مدان
علم دین، فقه است و تفسیر و حدیث

هر که خواند غیر این گردد خبیث
و در جای دیگر می‌گوید:
کیش و دین از عقل آمد مختلف
بر در او چون توان شد معتکف

آثار عطار

از یکصد و چهارده اثری که به عطار منسوب کرده‌اند، بر اساس پژوهش‌های تاکنونی می‌توان هفت اثر را به طور مسلم از آن عطار دانست. این آثار عبارت‌اند از:
منطق الطیر، مصیبت نامه، اسرار نامه، الاهی نامه، این چهار اثر مثنوی هستند. مختار نامه، که مجموعه رباعیات عطار است. دیوان قصائد و غزلیات و تذکرة الاولیا که به نثر است.

jamesharab@gmail.com